

# شناخت ابزار شناخت

راز تفاوت مبانی منابع و اهداف علوم انسانی

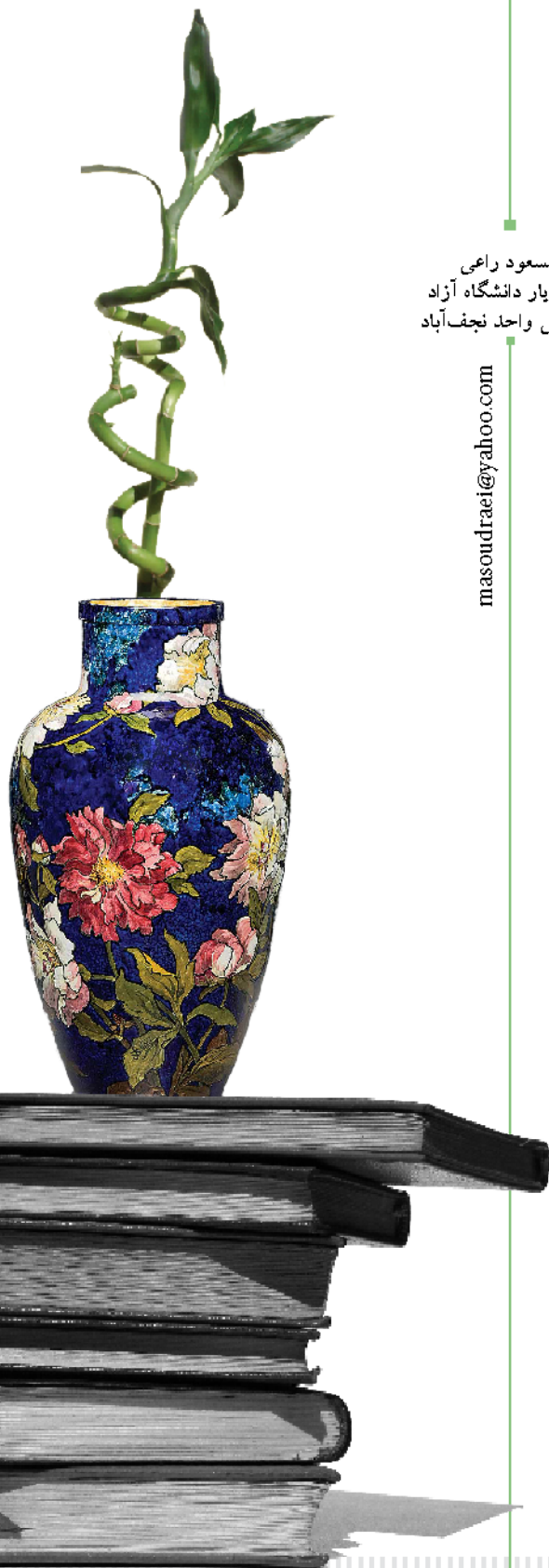
تفاوت و حتی تعارض ناشی از آورده‌های علوم انسانی، اندیشمندان بسیاری را در جهان روی‌روی هم قرار داده است. این تقابل در مباحث حقوقی، اجتماعی، تاریخی، سیاسی، علوم تربیتی و حتی زیستی خود را نشان داده است. اکنون این سؤال مطرح است که چرا چنین وضعیتی در حوزه علوم انسانی وجود دارد؟ پذیرش رسالت و هدفی فراتر از تبیین پدیده‌ها و کشف روابط آنها می‌تواند علوم انسانی را در جایگاه اصلی خویش قرار دهد. به عبارت روشن‌تر آیا مثلاً محقق رشته تاریخ تنها باید در پی توصیف و تحلیل آنچه رخ داده است، باشد و یا باید پندآموزی و عبرت‌آموزی را نیز دنبال کند و این‌که چه پند و اندرز در ورای رخ داده‌هاست؟

قرآن کریم همراه با آوردن سرگذشت افراد و امت‌ها، به مسأله پند و عبرت گرفتن از تاریخ گذشتگان نیز توجه می‌دهد. هدف اصلی قرآن کریم، تربیت انسان و تعالی بخشیدن به اوست و یکی از مسیرهایی که می‌تواند آن را محقق سازد، تاریخ است. این حقیقت در آیه ۱۱۱ سوره یوسف به صورت ضمیر جمع منعکس شده است: «لقد كان في قصصهم عبرة لأولی الألباب» و یا آن‌گاه که قرآن مباحث علم جامعه‌شناسی را مطرح می‌کند، آنها را با یک مسأله مهم ارزشی پیوند می‌زند و سمت و سوی روشن و مهمی را به مطالعات این رشته می‌دهد. قرآن کریم در آیه ۱۳ از سوره حجرات، وقتی به تنوع

مقدمه

در هر جامعه و هر فرهنگ، علوم انسانی ارزش خاص خود را دارد. این ارزش، برخاسته از عوامل متفاوتی است ولی مهم‌ترین آنها به نوع ایدئولوژی و جهان‌بینی حاکم بر آن برمی‌گردد. با تغییر در جهان‌بینی افراد، نوع نگاه به آورده‌های علوم انسانی نیز متفاوت خواهد شد. این سخن بدان معنا نیست که علوم انسانی حقیقتی جز ایدئولوژی و جهان‌بینی ندارد، بلکه به معنای توجه کردن به سهم وافر این مقوله در ترسیم جایگاه این دسته از علوم است. این تأثیرگذاری را می‌توان به‌طور جدی‌تر و آشکارتر در بخش علوم انسانی دستوری مورد توجه قرار داد.

اعتقاد به این معنا که (به‌عنوان مثال) «بایدهای ارزشی» از «هست‌ها» بریده است و ارتباط منطقی بین این دو حوزه وجود ندارد با اعتقاد به‌عکس آن نمی‌تواند نتیجه یکسان بدهد و به‌طور روشن نتایج حاصل از این بایدها، کاملاً متفاوت است.



مسعود راعی  
استادیار دانشگاه آزاد  
اسلامی واحد نجف‌آباد

masoudraei@yahoo.com

قبایل و اصناف بشری اشاره می‌کند، اعلام می‌دارد که همانا با ارزش‌ترین شما، با تقواترین شماست. راز تفاوت اساسی نظرگاه اسلام در حوزه علوم انسانی با دیدگاه مسیحیت، از چنین نقطه‌ای شروع می‌شود. یادآوری این نکته مهم است که برخلاف اربابان کلیسا که در همه حوزه‌های دانشی وارد می‌شدند و به غلط و اشتباه اظهارنظر می‌کردند و آن را رأی و نظر خداوند می‌شمردند، (نمونه آن را در صدور حکم ارتداد برای گالیله به جرم آن‌که معتقد بود زمین حرکت می‌کند و همین‌طور در صدور حکم مجازات‌های مختلف برای حدود ۳۸۰۰۰ اندیشمند می‌توان مشاهده کرد) اسلام معتقد است تمام این علوم جنبه طریقت به‌سوی هدفی اعلی دارند. تمام سخن در این روایت نیز خلاصه می‌شود که: اول هر دانشی شناخت جبار است (یعنی بسیار جبران‌کننده) و آخر هر معرفتی واگذاری امور به حضرتش (اول العلم معرفه الجبار و آخر العلم تقویض الامر الیه). دلیل این باور مهم را باید در مبنای پذیرفته‌شده توسط شرع مقدس دانست. به عبارت دیگر، رمز همه اختلاف‌ها در این حوزه از حوزه‌های معرفتی بشری، به مبنای پذیرفته‌شده توسط اندیشمندان آن حوزه برمی‌گردد. اگر مبنای علوم انسانی بی‌اعتنایی نسبت به مبدأ و معاد و مسئولیت انسان باشد، نمی‌توان از آنها هدف اعلای تربیتی انتظار داشت. نهایت اتفاقی که در این حوزه رخ خواهد داد، تحلیل پدیده‌های اجتماعی و انسانی است؛ چراکه ابزار شناختی که در این مینا استخدام می‌شود، کاملاً منحصر به تجربه بشری می‌شود و روشن است که محصول تجربه بشری، چیزی جز مجموع آزمون‌ها و خطاهای عقلی و آزمایشگاهی نخواهد بود. نمونه این آورده را می‌توان در تفسیر

خلقت انسان اولیه (آدم ابوالبشر) مشاهده کرد. اختلافاتی که مدت‌هاست بین اندیشمندان وجود دارد.

مهم‌ترین انتقادات بر علوم انسانی از آنچه گذشت، می‌توان مهم‌ترین انتقاداتی را که بر حوزه علوم انسانی وارد است در مبنای، منابع و اهداف این حوزه ملاحظه کرد.

کلمه «مبنای» به معنای «بیان چرایی ناظر به آموزه‌های علوم انسانی» است. سخن در آن است که چرا در حوزه علوم انسانی، آموزه‌ها و آموزه‌هایی متضاد وجود دارد و فلسفه وجودی این آورده‌ها کدام است؟

به‌طور کلی در پاسخ به این سؤال دو مینا مطرح است: در یک طرف و در یک جریان، این مبنای کاملاً محصول تجربه بشری و برای بشر است؛ فارغ از هرگونه توجه به مبدأ و معاد و مسئولیت او در عالم هستی. در سوی دیگر، آموزه‌های علوم انسانی با توجه به این سه نقطه اساسی پی‌گرفته می‌شود.

می‌توان در این باره مثالی را مطرح کرد: در حوزه قانون‌گذاری که یکی از اساسی‌ترین رشته‌های علوم انسانی است، اگر وضع قانون فارغ از سه نقطه پیش‌گفته در نظر گرفته شود و کاملاً محصول تجربه بشری تعریف شود، تفاوت‌های اساسی شکل می‌گیرد. به‌طور مشخص، آیا انسان از حقی به‌نام حق تقنین برخوردار است و یا چنین حقی ندارد؟ پاسخ به این سؤال در گروه توجه به مبنای است. در نظام حقوقی سکولار، انسان چنین حقی دارد و باید تمام زمینه‌های اعمال این حق فراهم شود. در حالی که در نظام دینی این حق مخصوص خداوند تبارک و تعالی است. این نگاه، تاثیر خود را در مباحث هستی‌شناسی و در شناخت‌شناسی نشان می‌دهد.

مثال دیگر، توجه کردن به مفهوم «ملت» در معنای جامعه‌شناختی آن است. در فرهنگ لاروس، ملت به معنای مجموعه انسان‌هایی است که در یک سرزمین زندگی می‌کنند و از حیث اصالت، تاریخ، آداب، عادات و اموری چون زبان، اشتراک دارند، در حالی که در مبنای دینی و اسلامی، ملت، هر چند معنای پذیرفته‌شده‌ای است (حجرات، ۱۳) اما نگاه دینی بیش از آن‌که به ملت، قبیله و یا گروه باشد، به امت است؛ از این‌رو، آموزه‌های شرعی اسلام در ابعاد مختلف متوجه امت است. همانند این معنا که شما امتی هستید نمونه؛ چرا که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و از طرف دیگر، مطالبات دینی نیز از امت اسلامی خواسته شده است و امت نیز با امام معنا پیدا می‌کند که مباحث خاص خود را می‌طلبند.

عامل دومی که باید در حوزه علوم انسانی بدان توجه کرد، منابع علوم انسانی است. آنچه امروزه به‌عنوان منبع در حوزه علوم انسانی مطرح است، با تأییدی که از طریق تجربه و تکرار، دریافت کرده، جزو منابع قرار گرفته است، در تمام گرایش‌های موجود در علوم انسانی، عقل یکی از منابع است. عقل در این معنا یعنی دریافتی که هم تکرارپذیر است، هم ابطال‌پذیر و هم اثبات‌پذیر. این عقل تعهدی به آموزه‌های وحیانی ندارد و اگر مسأله‌ای از مسائل وحی را هم بپذیرد، بدان دلیل است که عقل با همین معنای پیش‌گفته، آن را تأیید می‌کند.

عقل بشر نیز بی‌توجه به نیازها، خواسته‌ها و تمایلات بشر نیست. آنچه برای عقل و به‌طور کلی برای تمام منابع علوم انسانی مهم است، توان اثبات فرضیه‌ها است. ابزار شناخت در این حوزه، عقل و تجربه است. بنابراین آنچه در کمند تجربه قرار

تفاوت و حتی تعارض ناشی از آورده‌های علوم انسانی، اندیشمندان بسیاری را در جهان روبه‌روی هم قرار داده است. این تقابل در مباحث حقوقی، اجتماعی، تاریخی، سیاسی، علوم تربیتی و حتی زیستی خود را نشان داده است.



انسان، توان استفاده از منابع موجود به صورت بهتر و ارایه مدل‌های کارآمد در عرصه مدیریت فردی و جمعی، جزو اصلی‌ترین اهداف مطرح در این حوزه است.

اصولاً انتظار و توقع بیشتری از علوم انسانی داشتن، به معنای پذیرش یک خطای مندی و محتوایی است. علت ترسیم این هدف را باید در منابع و مبانی علوم انسانی مشاهده کرد. در نتیجه انتظار تربیت انسان‌هایی که مقام خلیفه‌اللهی را به منصف ظهور برسانند، از این علوم وجود ندارد.

نباید این اشکال مطرح شود که رسالت علوم انسانی نمی‌تواند موضوع دیگری باشد، و یا نمی‌توان این اشکال را بیان کرد که انتظار دیگری از علوم انسانی داشتن، به معنای عدم شناخت درست علوم انسانی است؛ چراکه می‌توان گفت هر علمی افزون بر تحقق اهداف نزدیک، باید اهداف متعالی تربیتی را نیز پی بگیرد. عدم قبول این حقیقت به این معناست که بشر با همه پیشرفت‌هایی که در زمینه علوم انسانی پیدا کرده است، نتوانسته به آرزوی حق طلبانه‌اش که تحقق عدالت در همه ابعاد است، برسد و حتی نتوانسته ابعاد تربیتی انسان‌ها را پوشش دهد. ارتکاب انواع ظلم‌ها و جنایات، آزار و اذیت‌ها و دل‌نگرانی از وضع موجود و آینده نمونه‌ای از این ادعاست.

با توجه به آنچه گذشت می‌توان گفت علوم انسانی، امروزه در آن جایگاهی نیستند که بتوانند رسالت خویش را ادا کنند و همان‌طور که مطرح شد این ضعف بزرگ ناشی از منحصر کردن ابزار شناخت در تجربه و عقل است. باز کردن این دایره و پذیرش ابزار وحیانی در کنار عقل و تجربه و جمود نداشتن بر آورده‌های بشری، می‌تواند انتظاراتی را که از علوم انسانی است محقق سازد و این مهم با بازنگری در منابع و مبانی و اهداف علوم انسانی امکان‌پذیر است.

نمی‌گیرد، نمی‌تواند به عنوان منبع علوم انسانی مطرح شود. منبع در این ادعا، همان سرچشمه‌های زاینده‌ای هستند که با استناد به آنها می‌توان مسائل حوزه علوم انسانی را حل کرد و به پاسخ روشن رسید. برای مثال، از آنجا که ابتدای خلقت انسان از منظر علوم انسانی موجود با ابزار شناخت تجربی رصد می‌شود، به طور طبیعی به نظریه‌ای که داروین مطرح کرده است، می‌رسیم و اگر بختی هم درباره نقد این دیدگاه مطرح می‌شود، با تکیه بر همان ابزار شناخت خواهد بود. مثلاً با استناد به سنگواره‌ها به نقد دیدگاه داروین پرداخته می‌شود. انتقادی که در این زمینه مطرح است منحصر کردن منابع و ابزار شناخت به هر ابزار تجربی و عقلی است. نمی‌توان انکار کرد که بسیاری از آورده‌های بشری در این حوزه با عقل و تجربه امکان‌پذیر است، همان‌طور که نمی‌توان پذیرفت؛ همه نیازهای بشری منحصر در این ابزارهای محدود باشد. از یاد نبریم که آورده‌های عقلی و تجربی نیز خالی از خطا و اشتباه نیست.

راه درست و صحیح در این زمینه، وارد کردن ابزار دیگری به نام وحی در کنار ابزارهای موجود است. به عبارت دیگر، اگرچه قرآن، منبع اصلی فقه است ولی نباید آن را فقط منبع این علم دانست. این کتاب الهی از آنجا که تبیینی برای هر حقیقتی است (تبیاناً لکل شیء) منبع دیگر علوم انسانی نیز خواهد بود، از همین رو، درباره مبدأ آفرینش انسان، با تکیه بر این منبع لایزال الهی، دیدگاه متفاوتی مطرح می‌شود. مفسران بزرگ شیعه تلاش‌هایی نیز داشته‌اند که در موارد تعارض علم و دین، به راه‌حلی‌هایی برسند که نمونه آن در مساله آفرینش انسان مشهود است.

انتقاد دیگر، مربوط به هدف علوم انسانی است. با نیم‌نگاهی به منابع علوم انسانی درمی‌یابیم که تصحیح رفتار صحیح اجتماعی این جهانی

در تمام گرایش‌های موجود در علوم انسانی، عقل یکی از منابع است. عقل در این معنا یعنی دریاقتی که هم تکرارپذیر است، هم ابطال‌پذیر و هم اثبات‌پذیر. این عقل تعهدی به آموزه‌های وحیانی ندارد و اگر مساله‌ای از مسائل وحی را هم بپذیرد، بدان دلیل است که عقل با همین معنای پیش گفته، آن را تأیید می‌کند.